

در مسیر کلی روایت خسرو و شیرین در منظومهٔ دهلوی تفاوت‌هایی با نوع روایت نظامی مشهود است. نظامی روایت خود را ادامهٔ داستان شاهنامه حکیم طوس دانسته است. طبعاً دامنهٔ تاریخی سخن نظامی در منابع منظوم و منثور شاهنامه فردوسی موجود است؛ کتبی همچون تاریخ‌الامم و الملوك طبری و المحاسن و الاضداد جاحظ و غرر اخبار ملوك الفرس ثعالبی به داستان شیرین اشاره کرده‌اند. در اغلب آن منابع ذکری از ماجرای فرهاد در خلال داستان «خسرو و شیرین» نیست، اما ترجمهٔ تاریخ طبری بلعمی قصهٔ فرهاد را دقیقاً با همان ماجرای عشق او به شیرین، کوه کنی او و سایر مسائل بیان کرده است. در این میان سالار گنجه، این افسانه را با نیم‌نگاهی به بستر تاریخی ماجرا به صورت یک شاهکار ادبیات غنایی عرضه داشته است. اما تفاوت‌هایی که در داستان امیر خسرو دهلوی با اثر نظامی به چشم می‌خورد بیشتر جنبهٔ سلیقه‌ای و ذوقی دارد تا اینکه ناشی از اختلاف در منابع جداگانهٔ این دو شاعر بوده باشد. با توجه به انواع تشابهات در لفظ و ساختار و مفهوم، مطمئن می‌شویم که امیر خسرو دهلوی منظومهٔ خسرو و شیرین نظامی را پیش رو داشته است و نمی‌توان متصور بود که بعد از نظامی، امیر خسرو در عهد خویش به منابع

بی‌رسمی نمودن او، بریده شدن پی اسبش، شکافتن پرده‌های چنگ مطرب خاصش و سپس عذرخواهی او از هرمز را بیان کرده و ماجرا را به رؤیای صادقانهٔ او در باب اسب تندرو و زیبارویی که به دست خواهد آورد، کشانده است.

پس از توصیف شیرین، تقریباً حوادث، مربوط به نحوهٔ حکومت ارمن و مهین بانو و درجهٔ اهمیت شیرین و عزیز بودن او در پادشاهی مهین بانو در هر دو اثر یکسان است.

در وصف شیرین:

نظامی: پری دختی، پری بگذار ماهی

به زیر مقنعه صاحب کلاهی

دهلوی: کله داری ست چون شاهان سرافراز

نه بر رسم عروسان مقنعه انداز

در داستان نظامی توصیف شفاهی جمال شیرین است که خسرو را شیدا و مفتون او می‌سازد، اما گویی امیر خسرو این وصف را برای علت عشق کافی نمی‌داند و برای همین در داستان او، شاپور تصویری نقاشی شده از شیرین را به همراه دارد. باز در داستان حکیم نظامی خسرو ابتدا شاپور را برای یافتن شیرین و یا آوردن او به ارمن می‌فرستد، اما در داستان دهلوی این خود خسرو است که به شکارگاهی در ارمنستان می‌رود و برحسب

بخش دوم

مقایسهٔ روایی و ساختاری خسرو با شیرین و خسرو امیر خسرو

● عصمت اسماعیلی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رسالهٔ جامع علوم انسانی

تصادف در همان اولین ساعات ورود خود به شیرین برخورد می‌کند.

بنابراین ظرافت‌های تصویر شفاهی زیبایی‌های شیرین توسط شاپور در اثر دهلوی ناگفته می‌ماند.

شتاب دهلوی در رساندن خسرو به شیرین مانع از یادآوری برخی ظریف کاری‌ها و حوادث خواندنی است که در روایت حکیم گنجه آمده است؛ حوادثی همچون فرار شیرین به مداین، حرکت خسرو به سوی ارمن همزمان با او و تصویر زیبای شستشوی شیرین در برکهٔ آب و نیز رسیدن او به مشکوی خسرو، بدرفتاری حرمسرای خسرو با شیرین و بردن او به کرمانشاه و منزل دادنش در میان کوه‌ها که در داستان دهلوی خبری از آنها نمی‌یابیم. نپرداختن به وجود کاخی در کوه بیستون و منزل گزیدن شیرین در آنجا در منظومهٔ امیر خسرو، باعث

تازه‌ای برخورد کرده است، که تفاوت‌های داستانی را در اثر او ایجاد نموده و از طرفی این تفاوت‌ها آن چنان متمایزکننده و اختلاف‌انگیز نیست که حکم به یافتن مأخذ جدید توسط دهلوی داده شود.

اینک ما روند داستانی را در دو منظومه به صورت کاملاً گذرا و مختصر یادآوری می‌کنیم.

نظامی از پادشاهی هرمز داستان را آغاز می‌کند و دهلوی از پادشاهی خسرو، نحوهٔ دیدار خسرو از تصویر شیرین نیز در دو اثر متفاوت است. دهلوی با شتاب فراوان و عبور از مقدمهٔ تلگرافی حملهٔ بهرام چوبینه و آواره شدن خسرو از مداین و همراهی شاپور، ندیم خاص خسرو، با او در این مسیر به داستان شیرین می‌رسد و آن را از زبان شاپور به نظم می‌آورد، در حالی که نظامی با ظمأنینهٔ تمام کودکی و نوجوانی خسرو و

۳۸

ایجاد تناقضاتی در ادامه داستان شده است و تطبیق جغرافیایی محل حضور شیرین به هنگام پادشاهی خسرو، وجود کوه بیستون و جریان فرهاد را در پرده ای از ابهام فرو برده است؛ چرا که آنچه مربوط به فرهاد و شیرین است در غرب ایران اتفاق می افتد و ارمنستان با فاصله ای بسیار در شمال غربی واقع شده است.

جریان بزم خسرو بدون شیرین در ارمن، پذیرایی مهین بانو از او و دریافت خیر مرگ هرمز و بازگشت دوباره خسرو به مداین و ناکامی مجدد او در دیدار شیرین به خاطر بازگشتش و ... در روایت دهلوی به کلی ناگفته می ماند. و در واقع به نظر می رسد که امیر خسرو داستان را از گریختن خسرو از بهرام، و رفتن او به ارمن و دیدارش با شیرین در شکارگاه پی گرفته است.

در نخستین برخورد خسرو و شیرین در صیدگاه، حکیم گنجه با نوعی ادب و شرم و پوشیده گویی عشق نهفته را بیان می کند اما در منظومه امیر خسرو، شیرین، در همان لحظه نخست دیدار آن چنان بی پروا با شاه سخن می گوید که گویی مدنهادست او را می شناسد:

به زاری گفت شیرین کای دغا باز

چو دل بردی ز من چندین مکن ناز
چو خود می بوسم اکنون پشت پایت
تو پشت پا زنی شاید ز رایت ...
ملک از رخصت آن لعل چون قند
زد اندر پای شیرین بوسه ای چند

بزم آرایبی های خسرو و شیرین در طول اقامت خسرو در بارگاه مهین بانو در این دو اثر اندکی متفاوت است. و این اختلاف به همان ادب بیان که اشاره کردیم مربوط می شود، و نیز به شتاب دهلوی در پیش بردن جریان اصلی داستان ارتباط دارد. نقل بزم ها و چوگان بازی ها و سواری ها در اثر حکیم گنجه طولانی تر و پر طمطراق تر است، همراه با ترکیباتی پخته تر و بدیع و کلماتی زیباتر.

وصف گوی باختن خسرو و یاران شیرین و شیر کشتن خسرو در شکارگاه و مثل گفتن کنیزکان شیرین در شب مهمانی در سیر داستانی دهلوی نیامده است، و نیز بیان امتناع شیرین از کامروایی شاه از زبان نظامی بسیار محجوب تر و ستوده تر است. تا از زبان دهلوی که آشکارا و بی پروا سخن گفته است.

نظامی: که فرخ ناید از چون من غباری
که هم تختی کنم با تاجداری

و شیرین نظامی دهلوی



نیم چندان سوار اندر سواری

که آرام پای در شیر شکاری

وصف شب و روز، طلوع و غروب در منظومه شاعر گنجبه با هنرمندی تمام همچون تابلویی زیبا تصویر شده است و اغلب، طرز وصف طلوع یا غروب براعت استهلالی بر مطالب همان قسمت است، اما در روایت دهلوی کمتر به این نوع وصف های طبیعی برمی خوریم و اغلب بسیار کوتاه و گذراست.

نظامی: فروزنده شبی روشنتر از روز

جهان روشن به مهتاب شب افروز

شبی باد مسیحا در دماغش

نه آن بادی که بنشانند چراغش

ز تاریکی در آن شب یک نشان بود

که آب زندگی در وی نهان بود

سوادی نه در آن شبگون عماری

جز آن عصمت که باشد پرده داری

در روند داستان بر اساس روایت حکیم نظامی، شیرین است که خسرو را به یاد دشمنی که تخت و تاج او را تصرف کرده، می اندازد و از او می خواهد که دست از خوشیهای گذران بردارد و دگرباره ملک پادشاهی را به دست آورد، اما در روایت امیر خسرو، خود شاه است که از ماندن در نزد شیرین عذرخواهی کرده و قصد روم می کند تا به کمک قیصر تاج و تخت خویش بازستاند.

نظامی (از زبان شیرین): تو ملک پادشاهی را به دست آر

که من باشم، اگر دولت بود یار

دهلوی (از زبان خسرو): گرم دستوری باشد ز رایت

بر آرام سر به روم از زیر پایت

اسب خسرو هنگام رفتن به شکارگاه ازمن «گلگون» است و اسبی که مهین بانو در اختیار شیرین گذاشته «شیدیز» نام دارد،

کتاب روایتی مشترک دارد، اما نه با بیان و تعبیراتی همسان.

فضای جنگاوری در خسرو و شیرین از آنچه در شیرین و

خسرو بیان می گردد پرشکوه تر و خونین تر است.

نظامی: سم اسبان از آتش نعل بسته

ز خون برگستوان را لعل بسته

صهیل تازیان آتشین جوش

زمین را ریخته سیماب در گوش

دهلوی: به گرمی توسنان چون برق گشته

میان آب و آتش غرق گشته

جنیبت بس که آهن پای گشته

هلال نعل، پروین زای گشته

افتادن خزانه روم به دست خسرو پرویز و این گنج بادآورده روایتی است که در نقل حکیم نظامی نیامده است و شاید نقل نشدن چنین حکایتی از جانب نظامی به باورهای حکیم گنجبه درباره جوانمردی و پایبندی شاه ایران به برخی اصول بزرگ منشی بازگردد که در بخش های دیگر این اثر نیز نشانی هایی از آن می توان دید. و اگر امیر خسرو چنین حکایتی را نقل کرده شاید به خاطر ایجاد تفاوت اجباری در میان دو روایت باشد، و یا شاید به خاطر وجود یک منبع داستانی دیگر که از آن با عنوان «دیرینه منشور» یاد کرده است:

چنین خواندم در این دیرینه منشور

که چون خسرو سران را کرد مقهور ...

البته این تنها یک احتمال است.

از دیگر تفاوت های روند داستان در دو اثر بیان زاری کردن های شیرین، وفات مهین بانو، شهریار ی شیرین در ارمن و سپردن پادشاهی به شخصی از اعضای لشکر و ترک ارمنستان به قصد قصری در کرمانشاه در پای کوه بیستون است که به تمامی در روایت دهلوی غایب است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

گفتگو از باربد موسیقی دان و نغمه سرای بارگاه خسرو پرویز بعد از بیان این تفاوت ها بخش مشترکی است که در هر دو روایت موجود است. البته در این بخش نیز اختلاف نقلی در اجرای آهنگ «گنج بادآورده» وجود دارد. امیر خسرو در این باره قصه ای پرداخته است. مبتنی بر اینکه قیصر به خاطر دوری از نبرد و خونریزی گنجی به خسرو پرویز بخشید و خسرو قسمت عظیمی از این گنج بادآورده را به مردم مداین بخشید تا آنجا که مفلسی نماند. و از اینجا «گنج بادآورده» در بین مردم مثل گشت و باربد نیز نوایی برای آن ساخت که در روایت نظامی به آن

در حالی که در روایت امیر خسرو به هنگام عزیمت خسرو به کشور روم مهین بانو شیدیز را به خسرو و گلگون را به شیرین می بخشد.

و در داستان نظامی این شیرین است که به هنگام عزیمت خسرو به روم شیدیز را در اختیار او می گذارد و خود اسب شاه را در اختیار می گیرد که در این جریان یک حس عاطفی پنهان نیز از طرف دو دل داده وجود دارد. جریان لشکر کشی خسرو با کمک قیصر روم علیه بهرام و به زنی گرفتن مریم، دخت قیصر روم و نیز شکست بهرام از دست خسرو و پادشاهی مجدد او در هر دو

بر نمی خوریم.

دهلوی: نواسازی که بودش بارید نام
نوایی ساخت آن روز آنگین فام
نهاد از زخمه چون برزد تماش
نویای گنج بادآورد نامش

نظامی به سی لحن نواخته شده توسط بارید اشاره می کند که
سند باارزشی در تاریخ موسیقی ایران است. آهنگهایی همچون
حقه کالوس، قفل رومی، شادروان مروارید، رامش، ساز
نوروز و ... از این نواهای سی گانه تنها دو نوا «گنج بادآورد» و
«شادروان مروارید» با دو حکایت بر ساخته و گفتگوهایی بین
خسرو و بارید در نقل دهلوی آمده است که تا حدودی سست و
سبک نیز می نماید.

تفاوت دیگر در روند داستان بین دو اثر، جریان شفاعت
خواستن خسرو برای شیرین در نزد مریم است. که در نقل
دهلوی نیامده است: برخلاف گفتگوهای عاشقانه و پر معنای
شیرین و خسرو که از طریق شاپور نقل می شده و در اثر نظامی به
تفصیل ذکر شده، دهلوی با عجله به مرگ مریم می رسد و
بیماری و مرگ او را بر اثر غصه ای قلمداد می کند که وی از
گنج ستانی خسرو از پدرش و نیز عشق دائمی شیرین در دل
خسرو به آن دچار شده بود.

دهلوی: ز شیرین عیش مریم بود چون تلخ
از این کاهش فتاد آن ماه در سلخ

رها کردن پادشاهی ارمن توسط شیرین پیش از مرگ مریم
نشانی از صداقت عشق شیرین دارد و بی اعتنایی وی به جاه و
مقام دنیوی را می رساند که در روایت نظامی به زیبایی تمام
تصویر شده و طبق معمول حکیم از آن نتایج اخلاقی گرفته
است، اما از این همه در اثر دهلوی خبری نیست.
قصه شکر اصفهانی گرچه در کتاب نظامی و دهلوی به دور

شکر نامی است در شهر سپاهان
دهلوی: شنیدم در سپاهان هست ماهی
بشان روم و چین را قبله گاهی
شکر نامی و شورانگیز عشاق
به شیرینی چو شیرین در جهان طاق

در داستان نظامی، خسرو پس از یک سال از شنیدن وصف
شکر به بهانه ای به اصفهان می رود، اما در نقل دهلوی خسرو
فردای همان شب وزیر را جانشین خود کرده، به سوی اصفهان
حرکت می کند!

نحوه دیدار خسرو و شکر در اصفهان در دو نقل، متفاوت
است. و وصف زیبایی شکر در روایت نظامی بیشتر، و وصف
مجلس آرای و آوازه خوانی ها و شیرین کاری های بزمش در نقل
دهلوی افزون تر است.

نحوه خواستگاری شاه از شکر بیانگر همان تفاوت بنیادین
در دیدگاه دو شاعر است. در روایت دهلوی این شکر است که
شاه را به مهمانی خود می برد و سرانجام هم از شاه می خواهد که
او را عقد کند و شاه نهانی موبدی را خواسته و چنین می کند،
ولی در روایت نظامی کار کاملاً برعکس است و همه چیز به آیین
و همراه با وقار شاهانه رخ می دهد.

نظامی: بزرگان سپاهان را طلب کرد
وز ایشان پرسش این نوش لب کرد
دهلوی: طلب کردند موبد را نهانی
که عقدی بست بر رسم سفانی

در داستان نظامی هر اتفاقی که می افتد خسرو همچنان پنهان
و آشکار دل بر عشق شیرین دارد. اما در حکایت دهلوی از
جریان این عشق ماندگار به طور مستند آگاه نمی شویم و تابلوی
کامروایی ها و بزم های خسرو جدا از هم وصف می شود. در
نقل دهلوی بعد از عشق خسرو به شکر، شیرین از غصه به



از هم و متفاوت در روند کلی داستان ذکر شده، اما جزئیات و
نحوه بیان تقریباً یکسان است. دهلوی در این بخش به خوبی از
عهده تقلید برآمده است؛ البته با تفاوت هایی در نحوه بیان
داستان. حکیم نظامی در مجلس بزم، قصه زیبایی شکر
اصفهانی را به درخواست شاه، از زبان یکی از اعضای مجلس،
نقل می کند، ولی امیر خسرو در صیدگاه به خاطر دلنگی شاه از
برخورد بد شیرین آن را از زبان شاپور برای تشفی خاطر شاه قصه
می سازد.

نظامی: یکی گفتا سزای قصر شاهان

بیابانگردی می پردازد و بر حسب تصادف به فرهاد برمی خورد، در حالی که این روایت در داستان شاعر گنجه قبلاً سپری گشته است. اما نکات مشترکی در داستان فرهاد، جدا از بستر متفاوت آن در هر دو اثر، وجود دارد و دهلوی در نقل این حکایت نیز همچنان گوشه چشمی به سخن پرداز گنجه دارد؛ همچون اشاره به پرزوری و هنرمندی فرهاد در شکافتن کوه و تقاضای شیرین برای کندن نهری از سنگ برای راهی کردن شیر به قصر شیرین. علت این خواهش در اثر نظامی به خاطر اقامت شیرین در میان کوهها و صخره ها و دوری وی از گله ها و گوسفندها، واضح است، اما در حکایت امیر خسرو، مخاطب علت این تقاضای شیرین را در نمی یابد.

نظامی: پس آنگه گفت کای داننده استاد
چنان خواهم که گردانی مرا شاد
به چابک دستی و استادکاری
کنی در کار این قصر استواری
گله دوراست و ما محتاج شیریم
طلسمی کن که شیر آسان بگیریم
دهلوی: ولیکن خواهمت فرمود کاری
کشیدن جویی اندر کوهساری
ز شیر آرنندگان جمعی به انبوه
درآمد شد به رنجند از سر کوه
بباید ساختن جویی به تدبیر

امیر خسرو، خسرو را به ارمن می کشاند و در کوهستان ارمن او را با لباس شبانان با فرهاد روبه رو می کند و در نهایت همان مناظره که دهلوی مضمون آن را از نظامی اخذ کرده پیش می آید:

نظامی: نخستین بار گفتش کز کجایی؟
بگفت از دار ملک آشنایی
دهلوی: بگفتش کیستی و در چه سازی؟
بگفتا عاشقم در جانگدازی
نظامی: بگفت آنجا به صنعت در چه کوشند؟
بگفت انده خرنند و جان فروشند
دهلوی: بگفتش پیشه دیگر چه دانند؟
بگفتا غم دهند و جان ستانند
نظامی: بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک؟
بگفت آنگه که باشم مرده در خاک
دهلوی: بگفت از عشق او تا کی خوری غم؟
بگفتا تا زیم در مردگی هم

گوینده خبر دروغین مرگ شیرین در هر دو داستان چهره ای مطابق با دل سنگ خویش و خبر شومش دارد. در داستان نظامی زنی و در داستان دهلوی مردی که با خود به نادانی سخن می گوید این خبر را به گوش فرهاد می رسانند، اما حاصل کار در هر دو یکی است.

در جریان مرگ فرهاد، دهلوی زبان به پند و اندرزهایی می گشاید که در سایر قسمت های شیرین و خسرو کمتر به آن

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

برمی خوریم:

کسی کو زاد در صحرای عالم
نخورد آب خوش از دریای عالم ...

و ابیاتی از این دست که می تواند مخاطب را به برخی دیدگاههای اخروی و گاهی عرفانی شاعر رهنمون باشد. طنزی که در دو تعزیت نامه شیرین به خسرو و خسرو به شیرین در مرگ مریم و فرهاد در روایت نظامی به زیبایی سروده شده، در حکایت دهلوی رها گشته است. و نیز از بسیاری نامه نگاریها میان خسرو و شیرین در سالهای جدایی این دو دلداده در منظومه دهلوی چندان نشانی نمی یابیم.

قتل شکر در منظومه دهلوی به دست ندیمه شیرین اتفاق می افتد. که از دیدگاه نظامی کاملاً مردود و توجیه ناپذیر است. و در منظومه نظامی این مرگ بر اثر غصه دل پیش می آید و نه قتل و توطئه شیطانی که شیرین را از وادی پاک و عشقی که همواره مورد نظر نظامی است، به دور می کند.

کز آنجا تا به ما آسان رسد شیر

و این در حالی است که، طبق روایت دهلوی، شیرین در سرزمین خود و در دیار ارمن به سر می برد؛ جایی که پیش از آن برای به دست آوردن شیر نیازی به جوی شیر نداشته است. فرهاد داستان نظامی هنرمندی پاکدل است و از این رو عشق صادقانه او پاک و باشکوه است، اما فرهاد داستان دهلوی هنرمندی است از نسل خاقانان چین که به خاطر عشق به هنر، ترک خانه و خاندان کرده است.

دهلوی (فرهاد): من اندر نسبت از خاقان چینم
به گوهر صاحب تاج و نگینم
در این صنعت چنان آشفته شد هوش
که کردم دولت شاهی فراموش

ماجرای فرهاد در روایتی که دهلوی به آن می پردازد کاملاً متفاوت با نظامی دنبال شده است. نظامی، فرهاد را به نزد خسرو می برد و آن مناظره بی نظیر را بازآفرینی می کند، اما

دهلوی در میان وصیت تلخ شکر به دابه اش - همان عجز و پیر - که شکر از نیرنگ او همچنان بی خبر می ماند، سخنانی تأثیر گذار و اندوهبار برای مخاطب فرومی خواند:

که ما رفتیم با جان پرامید
تو را جان تازه باد و عمر جاوید
چو نوشی باده با شیرین به تمییز
بریزی جرعه بر خاک شکر نیز
چو آبی بر سر خاکم خرامان
غبارم را بیفشانی ز دامان
که گر خونم نگیرد گردنت را
بگیرد خاک، باری دامت را ...

چو فردا صبح محشر گردد آغاز
کنم دیده ز خواب اندر رخت باز ...
غبار نیستی در شکر افتاد
به خوزستان درون سوزی در افتاد ...
کسی کو بیشتر کرد از غمش جوش
ز خاطر بیشتر کردش فراموش

اندوه خسرو از غم مرگ شکر در روایت دهلوی واقمی تر و ماندگارتر از اثر نظامی است. در نظامی، خسرو به دل شاد است گرچه به ظاهر ناگزیر از سوگواری است، اما در حکایت امیر خسرو اصالت اندوه بیشتر است: برآورد از جگر سوزنده آهی

نظامی - این مناجات را در حکایت خویش گنجانده است. مناجات شیرین در روایت نظامی و سوز و گداز آن توجیه پذیرتر و قابل قبول تر است تا در منظومه دهلوی، زیرا نظامی آن را پس از عقد خسرو با شکر و فراخواندن شاپور - تنها غمخوار شیرین - به نزد خسرو و تنها ماندن شیرین در قصر سنگی خویش آورده است، ولی دهلوی این مناجات را پس از مرگ شکر که ظاهراً موفقیتی برای شیرین است و باید لحظه خشنودی او باشد، تنها به بهانه عبور او از کوهستان و محلی که قبلاً خسرو در آن رحل اقامت افکنده بود، ذکر می کند. بی رنگ اصلی این تصویر رنگ سیاه شب و دلنگی شیرین است.

دهلوی در این مناجات نشان می دهد که پایه پای حکیم گنجیه می تواند اطلاعات نجومی خویش را در دایره سخن بریزد:

نظامی: دهل زن را زده بر دست ها مار
کواکب را شده در پای ها خار
دهلوی: ذنب پای کواکب را شده خار
کژک دست دهل زن را شده مار
نظامی: چراغ بسوه زن را نور مرده
خروس پیرزن را غول برده
دهلوی: خروسان را به گاه بانگ و تکبیر



خمیر پیرزن گشته گلوگیر

مخاطب شیرین به هنگام مناجات و زاری در هر دو منظومه، شب دیرپا و روزگار بد سرشت است:

نظامی: شب امشب جوانمردی بیاموز
مرا یا زود کش یا زود شو روز
زبان بگشاد و می گفت ای زمانه
شب است این یا بلایی جاودانه
دهلوی: به آب دیده با شب راز می گفت
ز روز بد حکایت باز می گفت
همی نالید کای شب چند از این داغ
همایی را مکش در چنگل زاغ

که بودش حق صحبت چندگاهی
نشست از سوگواری با تنی چند
به ماتم چاک زد پیراهنی چند
دهلوی گمان دارد که مرگ شکر به دست شیرین، انتقام خون فرهاد از خسرو است. و این را از زبان ندامت و پشیمانی خسرو در سوگ شکر بیان می کند:

به صد تلخی ز شیرین کرد فریاد
که به زین خواست نتوان خون فرهاد
عمل ها را جزاها در کمین است
جزای آنکه من کردم همین است

مناجات شیرین در شب فراق یکی از برجسته ترین بخش های داستان خسرو و شیرین است. که در آن زیبایی یک وصف طبیعی با ظرافت و صداقت عرفانی دعا به هم آمیخته است. طبیعتاً امیر خسرو در روند داستانی اثر خویش نمی توانسته از این ماجرا چشم پویشد. در نتیجه - گرچه جابه جا و منفاوت با

به پایان شو که من زین بیقراری

بخواهم مردن از شب زنده داری

مناجات و سوگندهای شیرین در روایت شاعر قرن ششمی باشکوهر، پاکتر و صادقانه تر است، ولی دهلوی که ناگزیر از گنجاندن این مناجات بوده و مکان واقعی و تأثیر آن را گم کرده است، با شتاب در اظهار خواسته های ساده و بی پیرایه و نه چندان شکوهمند شیرین از اوج کلام می کاهد:

جز این در دل ندارم آرزویی

که یابم از وصال دوست بویی

ز حرمت داشتی چون بی وبالم

بشارت ده به کابین حلالم

در نوم سوخت این حاجت نهانی

گرم حاجت بر آری می توانی

اما نیازهای شیرین نظامی از نوعی دیگر است. نظامی

عظمت درون خویش را از زبان شیرین داستانش قصه می کند. و

در واقع بیشتر حمد و تنزیه و تسبیح است تا دعا و

حاجت خواهی:

اگر هر موی من گردد زبانی

شود هر یک تو را تسبیح خوانی

هنوز از بی زبانی خفته باشم

هستم.

نظامی: نیازش در دل خسرو اثر کرد

دلش را چون فلک زیر و زیر کرد

دهلوی: در آن شب کان صنم زین مان غمین بود

ملک را هم ز غم حالت همین بود

همه شب نازنین را یاد می کرد

به دل در می زد و فریاد می کرد

در داستان نظامی وقتی ملک به نزدیکی قصر شیرین می رسد

همچنان فصل زمستان است، اما دهلوی گویا دوست ندارد

شادی این عزیمت و وصف آن در زمستان اتفاق افتد و وصف

بهار برای شاعر دلنشین تر از وصف برف و سرما و زمستان

است. بنابراین در روایت دهلوی شاه تمام خزان و زمستان را راه

می سپارد و هنگامی به نزدیکی قصر شیرین می رسد که بهار

است و به همین مناسبت شاعر فرصتی می یابد تا در تصویرگری

زیبایی های بهار چیره دستی خود را بنمایاند:

چو بستان تازه گشت از باد نوروز

جهان بستند بهار عالم افروز

ملک بر عزم صحرا بارگی جست

به پشت باد، سرو نازنین رُست

خسرو در شکارگاه و در نزدیکی قصر شیرین از جام باده

ز صد شکر یک ناگفته باشم

شیرین آرزوی می کند که این شب تاریک و تنهایی فراق به

پایان رسد. و در واقع شب نمادین دوری و جدایی به صبح

روشن و جانبخش وصال پیوند خورد. حکایت درازی این شب

تیره و آرزوی شیرین برای بردمیدن صبح در ابیات دهلوی زیباتر

و طولانی تر است. در نقل نظامی بعد از مدتی نه چندان طولانی

شمع صبح روشن می شود و آن گاه نظامی وصف ملک صبحگاه

را می آورد. و گرچه نسیم سحرگاهی دهلوی بسیار دیر

می وزد، ولی او نیز در وصف ملک صبح از نظامی

باز نمی ماند:

نظامی: نکو ملکی است ملک صبحگاهی ...

دهلوی: چه خوش بادی است باد صبحگاهی ...

نظامی: چو شیرین کیمیای صبح دریافت ...

دهلوی: چو شیرین یافت نور صبحدم را ...

بعد از بیان مناجات شیرین و تأثیر خداخواسته آن بر دل

خسرو، در هر دو اثر شاهد عزیمت خسرو به قصر شیرین

سرمست می شود و عشق یار دیرین در دلش به جوش می آید و

قصد دیدار وی می کند اما شیرین با غیرت معشوقانه، شاه را از

دیدار خود محروم می کند.

شاه از بسته بودن در قصر و غیبت دلدار قدیم سخت غمگین

و متحیر می شود.

نظامی بعد از زاری خسرو، او را در شادروانی بیرون از قصر

می نشاند و سپس شیرین را به او می نمایاند، اما شتابکاری

همیشگی دهلوی فرصت چنین مقدماتی را نمی دهد و شاه بعد از

اندکی درنگ، صدای خلخال شیرین را از بام می شنود و او را بر

لب بام مشاهده می کند. و گفتگوی دو طرفه آغاز می شود. گله

و شکایت خسرو از بسته بودن در و جواب شیرین در هر دو اثر

مشابه است و طبعاً در دهلوی با گوشه چشمی بر بیان نظامی

همراه است.

در این میان عذرخواهی شیرین در بیان نظامی مؤدبانه تر و

محبوبانه است، اما دهلوی طبق معمول باکی از بیان آشکار

دلایل ندارد.

نظامی: چون من خلوت نشین باشم تو مخمور
 ز تهمت رای مردم چون بود دور؟
 دهلوی: تو شاه و عاشق و دیوانه و مست
 چو در دامت فتادم چون توان رست
 روا باشد که با این خوی خامت
 به پای خویشتن آیم به دامت؟

یادآوری عشق خسرو به شکر از جانب شیرین شاید برای
 شرمنده کردن او و یا گله ای عاشقانه است که در بیان هر دو
 شاعر به آن اشارتی رفته است.

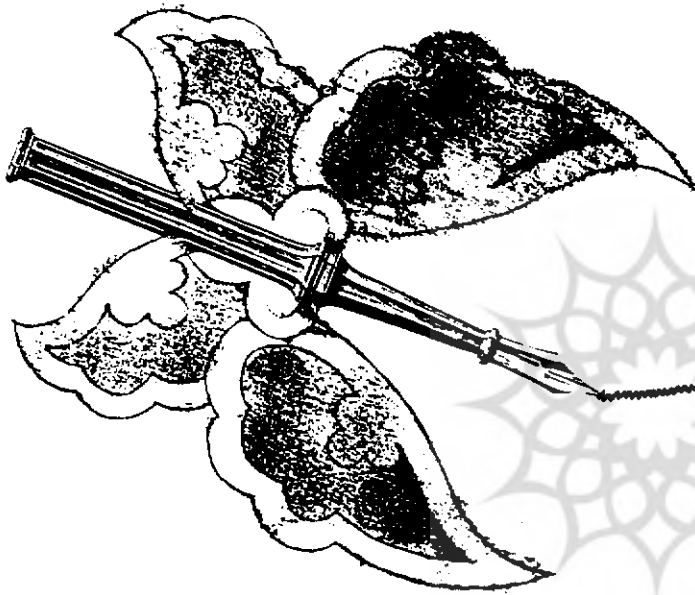
نظامی: شکر ریز تو را شکر تمام است
 که شیرین شهد شد وین شهد خام است
 دهلوی: برو خود را به بازار شکر بند
 که شیرین انگبین است و شکر قند
 و خسرو به شیرین پاسخی شاهانه می دهد.

نظامی: عتابت گرچه زهر ناب دارد
 بنایر چشمه نوشاب دارد
 دهلوی: عتابت گرچه با ما تلخناک است
 چو شیرین می کند تلخی چه باک است

و عذری شاهانه به میان می آورد که شاید دل محبوب به رحم
 آید و از کرده های پیشین او چشم پوشی کند. البته دلیل تراشی

تا خسرو را به درون قصر ببرد.

آنچه مسلم است این تغییرات بر اساس ذوق شاعر است تا
 تمایزی در روایت او با داستان حکیم گنجه پیدا آید. در روایت
 نظامی، شیرین پس از رفتن شاه از کرده خویش پشیمان می شود
 و به لشکرگاه خسرو می رود و شاپور را واسطه می انگیزد تا آن
 دو را به رسم و آیین روزگار به وصل هم برساند. و جریان
 غزلسرای باربد از زبان خسرو و نکسا از زبان شیرین برای ایجاد
 این فضا از طرف شاپور طرح ریزی می شود و در شکارگاه رخ
 می دهد، اما دهلوی که با تغییر مسیر داستان خود را از آن
 ترندهای شاعرانه بی نصیب ساخته این غزلسرای و مضامین آن
 را در قصر شیرین و در حضور خسرو و شیرین پیش می آورد.
 نهایت این غزلسرای با اندکی تفاوت در ریزه کاری های



ماجرای منجر به عقد به آیین خسرو و شیرین می شود. که در
 روایت نظامی در مداین و در قصه دهلوی در قصر شیرین پیش
 می آید.

وصف بزم و جشن عقد و عروسی در هر دو داستان تقریباً
 یکسان است. حتی با الفاظی مشترك.

نظامی: ملک فرمود خواندن موبدان را ...

دهلوی: ملک فرمود کاید موبدی زود ...

نظامی: سخن را نقش بر آیین او بست

به رسم موبدان کاوین او بست

دهلوی: پس آنکه بر طریق آن دو هم کیش

معین کرد کاوینی ز حد بیش

طنز می که در روایت نظامی در شب عروسی به خاطر

سرمستی خسرو از طرف شیرین پیش می آید در روایت دهلوی

به خاطر خواب شیرین از طرف خسرو اتفاق می افتد. و البته

آنچه نظامی نقل کرده به ادب و حرمت نزدیکتر و توجه پذیرتر

است. ولی آنچه دهلوی آورده کمی از اعتقاد شاعر دور است و

دهلوی از زبان خسرو در بیان عملکردهای گذشته اش طولانی تر
 از نظامی است.

نظامی: اگر گامی زدم در کامرانی

جوان بودم، چنین باشد جوانی

دهلوی: جوانی تهمت مرد است دانی

بنرس از تهمت روز جوانی

پاسخ خسرو به شیرین با همان سبک و سیاق در هر دو اثر
 بازگو می شود و تفاوت ها همچنان در نحوه بیان و سطح کلام
 است. و هر کدام از پاسخگویی ها البته زیبایی خود را دارد. این
 پرسش و پاسخ در روایت نظامی ده بار اتفاق می افتد؛ پنج بار از
 هر طرف، و در منظومه دهلوی هشت بار، یعنی چهار بار از هر
 طرف، و البته گفتگوها در روایت نظامی طولانی تر و مفصل تر
 است، همان طور که نهایت گفتگو نیز متفاوت است، چرا که
 در داستان نظامی به خاطر تند رفتار شیرین، خسرو ناامیدانه به
 اردوگاه خود بازمی گردد، اما در روایت دهلوی گریه خسرو
 موجب پشیمانی زودرس شیرین گشته و او را از بام فرود می آورد

برای مخاطب باورنکردنی. و هیچ دلیلی جز ایجاد تمایز در داستان برای آن نمی توان بیان کرد.

نظامی (از طرف شیرین): ظریفی کرد و بیرون از ظریفی نشاید کرد با مستان حریفی عجوزی بود مادر خوانده او را ز نسل مادران وامانده او را ...

دهلوی (از طرف خسرو): چون آن شب نازنین را بی خبر یافت مکافات عمل را وقت دریافت

باده نوشی ها و خوشگذرانی ها مستحق چنین مکافاتی می داند و او را به باد انتقاد می گیرد. که رسم و آیین پادشاهی را مهمل گذاشته است. ضمن آنکه بد نهادی شیرویه را نیز در آن دخیل می داند، اما نظامی که معتقد است خسرو به ترغیب و هدایت شیرین طریق عدل در کشور گسترده است. تنها بد نهادی و تربیت کج و ذات آلوده شیرویه را دلیل عمل او می شمارد.

نظامی: چو خسرو تخته حکمت در آموخت

به آزادی جهان را تخته بر دوخت
ز مریم بود یک فرزند خامش
چو شیران آبخر و شیرویه نامش
خری خرمغز و مغزی پر ز خرچنگ
وز آن دلشنگ روی، آفاق دلشنگ
دهلوی: چو شه با شیشه می گشت بدخوی

به سنگ انداز شد دشمن ز هر سوی
چو شه خود شد خراب از آب انگور
ولایت کی تواند داشت مأمور؟
سران سر برزدند از کینه خواهی
که مهمل مانند رسم پادشاهی
ز فرزندان خسرو بود خامی
از این شیرافکنی شیرویه نامی
دلیری سرکشی آتش نژادی
درشتی کینه جویی بد نهادی

نحوه به پادشاهی رسیدن شیرویه در روایت دهلوی با بیان نظامی که مقرون به تاریخ معتبرتر است، اندکی تفاوت دارد. در حکایت نظامی خسرو به آتشخانه رفته و خود خواسته ترك پادشاهی می کند و اوقات خویش را با مناجات و تفکر و گفتگو با شیرین سپری می سازد. تا اینکه شیرویه کمر به قتل او بسته شبی جلادانش را به خلوتگاه خسرو و شیرین می فرستد و مأموران مخفیانه خسرو را در خواب می کشند، و او به آرامی و خاموشی جان می سپارد مبادا شیرین را از خواب بیدار سازد.

نظامی: به تلخی جان چنان داد آن وفادار

که شیرین را نکرد از خواب بیدار

اما در روایتی که دهلوی آورده و با جریانات نیمه مستند منابع تاریخی نیز کمتر هم خوانی دارد، شیرویه شاه را در قصر گم می کند و پس از یافتن، او را به دست یک خونخواه پدر در قصر شاهی به قتل می رساند. و باز برخلاف داستان نظامی که شیرین

صنم را بود سر در خادمی پیر

چومستان دبو و چو دیوان زبونگیر ...

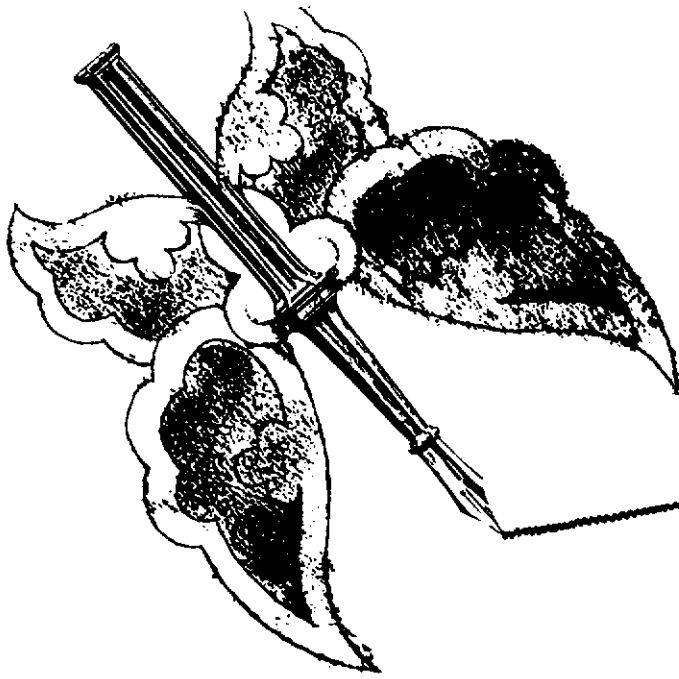
شرح زشتی و پیری این عجوز با وجود متفاوت بودن جنس آنها عجیب مشابه است. و نتیجه کار در نظامی داد و فریاد عجوزه و تعجب و تلخ کامی خسرو و در دهلوی ترس و وحشت و فریاد شیرین.

پس از آغاز زندگی خسرو و شیرین، خسرو به ترغیب شیرین، در هر دو اثر به یادگیری دانش و حکمت روی آورده و جلساتی با حکیمان تشکیل می دهد. که بزم آرایی خسرو با حکما و سؤالات او از ایشان و جواب هایی که هر یک داده اند در منظومه دهلوی مفصل تر، منطقی تر و مستدل تر است و نشان از اطلاعات حکمی، علمی و عرفانی امیر خسرو دارد. نظامی، به خاطر میل شاعر به اختصار، اغلب جواب ها را، از زبان بزرگ امید حکیم، حواله به تقدیر می کند و با اشاره به راز بودن آن از پاسخ مستقیم طفره می رود، اما دهلوی با بیانی که مشرب و دیدگاه شیخ اشراق در آن پیدا است، در پاسخ به تفصیل می گراید.

در این بخش امیر خسرو با نکته گویی ها و اطلاعات دقیق و مشروح، گوی سبقت از شاعر گنجه ر بوده است. با این همه چهل نکته ای که نظامی از زبان بزرگ امید با اشاره به چهل داستان کلیله و دمنه، در نهایت ایجاد هنرمندانه، آورده و هر کدام را در یک بیت گنجانده است در اثر دهلوی غایب است.

نظامی بعد از پندهای بزرگ امید در صفت کمال نفس خود ایبانی ذکر کرده است که مضامین آن را دهلوی در داستان مرد صاحب همت به گرو گرفته است و آن گاه پندهایی کلی را که لازمه مملکت داری است، ذکر نموده که بخشی از همان پندهای بزرگ امید با تمثل به حکایت کلیله و دمنه است.

جریان به بند شدن خسرو توسط شیرویه آخرین فصل این داستان است. دهلوی در این بخش، خسرو را به خاطر



در دخمه خسرو بعد از مراسم دفن و کفن خود را می کشد،
دهلوی مرگ شیرین را در کنار تخت و با دشنه ای که در قلب
خسرو فرو رفته ترسیم می کند.

و نهایتاً شیرین و خسرو در یک جا به خاک سپرده می شوند:
نظامی: دو صاحب تاج را هم تخت کردند
در گنبد بر ایشان سخت کردند
دهلوی: دو عاشق را به خواب خوش هم آغوش
یکی کردند و پوشیدند سرپوش

عروسی را که برقع کرده ام باز
ندارد و سمه ای بر ابروی ناز
و گریه بیینی مکرر معنی بگر
ز سهو طبع دان نز سستی فکر
و جالب است که با این همه پایندی شاعر هند در قالب و
محتوا و در لفظ و مضمون به شاعر گنجه، خود را از تقلید میرا
کرده و می گوید:

در این هنگامه ده جا گرم دارم
نه دزدی کرده ام تا شرم دارم
زرم کز شرکت بیگانه پاک است
گرش ده بار بر سنجم چه پاک است
بدانند آن که صاف از درد بیزد
که از نحل انگبین چندین نخیزد
نظامی کآب حیوان ریخت از حرف
همه عمرش درین سرمایه شد صرف
تا آنجا که خود را شاگرد شایسته نظامی می خواند:

که تا گوید مرا عقل گرمی
زهی شایسته شاگرد نظامی
و سرانجام این قصه رنگ رنگ در روایت هر دو شاعر با
تقاضای عفو و رحمت و اظهار تواضع به پایان می رسد.
نظامی: سخن را بر سعادت ختم کردم
ورق کاینجا رساندم درنوردم
روانش باد جفت شادکامی
که گوید باد رحمت بر نظامی
دهلوی: چو بگشایند فردا پرده راز
مهرسی از من این بازیچه را باز
چو بر خسرو سرآید زندگانی
گناهش عفو کن باقی تو دانی
و رحمت بر روان هردوان باد.

نظامی با نصیحت به فرزند در پایان کتاب به علت اصلی
گرفتار آمدن خسرو به چنان سرنوشتی اشاره می کند و آن گاه
به خواب خسرو می پردازد و حدیث پیامبر اسلام را پیش می کشد
که قبلاً اردشیر بابکان ظهور آن حضرت را به جانشینان خود خبر
داده و آن را بر لوحی نگاشته و در خزینه نهاده بود. و به جریان
تاریخی آوردن نامه رسول خدا (ص) به خسرو می پردازد و غرور
خسرو را که مانع پذیرش این پیام است به رشته نظم درمی آورد:

خطی دید او ز هیبت آتش انگیز
نوشته کز محمد سوی پرویز
غرور پادشاهی بردش از راه
که گستاخی که یارد با چو من شاه
نظامی علت اصلی به هم ریختن پادشاهی پرویز را این غرور
شیطانی و آن بی ادبی او در برابر نامه رسول خدا (ص) می داند:

ز معجزهای شرع مصطفایی
بر او آشفته شد آن پادشایی
سریرش را سپهر از زیر برداشت
پسر در کشتش شمشیر برداشت
ذکر نام رسول خدا (ص) قلم نظامی را به حلاوت وادار
می کند و وی در ابیاتی جداگانه جان به شور آمده اش را در
وصف معراج آن حضرت آرام می کند. و در پایان با مذمت
روزگار و شرح ملاقات خود با عثمان قزل ارسلان کتاب را به
پایان می برد. اما دهلوی پس از جریان مرگ خسرو و شیرین و
پندی چند از این حادثه عبرت انگیز در وصف حال خود و علت
برداشتنش به این داستان ابیاتی می آورد و آن گاه یادی از نظامی
می کند:

مرا چون هست چون خورشید پایه
برین میمون سواد افکند سایه ...
خدایم داد چندانی خزینه
که دریا زو بود یک آبگینه